

چو دوران را بقا نبود چه برمان و چه فامالش (؟)
و چون وارثی از نماند آن مال و منال اندوخته چندین ساله را
متحفظان برای سرکار دیوان اعلی ضبط نمودند بشر مال البخیل
بجاءت او وارث

چه خوش گفت این نکته را نکته سنج * که زر زر کشد عاقبت گنج گنج
و بنا بر مثل مشهور که در زمینی بی درخت بید انجیر درخت است
سایه دار بارور شاهم خان جلایر را بآن خرافت امرا سردار خود اعتبار
کردند کبرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانجهان را از
درگاه قایم مقام خانخانان ساخته و قبای زر دوزی و چار قب طلا
و کمر شمشیر مرصع با اسپ و زین مطلا بخشیده بحکومت بنگاله
نامزد گردانیدند و مرزا سلیمان را خواة بحسب التماس و خواة بجهت
صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بسفر حجاز فرستند و مدافع پنجاه
هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه گجرات برات
کرده او را رخصت دادند و قلیچ خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت
گذراند و همدرین سال بزیارت حرمین الشرافین مشرف شده
و بدمین این توفیق و صدق توجه از راه عراق باز گشته بار دیگر
چنانچه بیداید به دارائی بدخشان رسید

تو راه نرفته ازان نمودند * ورنه که زداین در که یور نکشوند
و در وقت بازگشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم
قندهار که درینولا بلاهور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری
و درین سال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم سپاه معنی بار
رابطه عظیم قدیم و صحبت خالصا مخلصا اله بود از ممرعجز از نمودن

محلّی و داغ که هادم اللذات و گردن شکن سپاهی است بعد از لنگدکوب آن همه محنت که برو گذشته بنا بر دیوانگی ظاهر و نوزانگی باطن از کانت و گوله با جماعه یاران و مخصوصان خویش که در طوفان آتش و سیلاب دریابهیچ گونه روی گریز و گزبرازو نداشتند برآمده و از حدود بدآورن و منبل گذشته و از آب گنگ عبور نموده میان در آب درآمد و مواسان و متمردان آن نواحی که هرگز مالگذاری بواجبی نکرده جواب بجایگیری دار نمیدادند تا بکروری بیچاره زبون مغلوب معیوب چه رسد تاخته سری بدامن کوه شمالی کشید که در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین داشته پیوسته خیالی بتخانهای زرین و همین خشمت طلا و نقره در کانون مینه بی کینه که در و عالمی نمی گنجده می پخت و به بسنت پور که جائی است بلند و در کوهستان مشهور پیچیده بی توژک احاطه کرد و ملک الشرق گجراتی کروری تهانیسر دروازه قلعه را بسته و دیگر کروربان برین قیاس از ترس درموشخانها درآمده او را بیادگی گری شهرت کاذب داده عمراض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی سعید خان معمول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی دوستی قدیم با حسین خان داشت و دران ایام از ملتان آمده بوده از احوال حسین خان و بغی او پرسیده اند انکار آورده و چون از و خط ضمانت مواشی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده اند هم ایا نموده آن محبت و یگانگی بفاشنامی و بیگانگی مبدل شد

این دغل دوستان که می بینی * مگسازند گرد شیرینی
پیش تو از نور موافق تراند * در عقب از سایه منافق تراند

تا آنکه هید هاشم پسر محمود بارهه و پسران میر هید محمد میر
 عدل اسروه را پیش از آنکه رخصت بگردهند با جمعی از
 امرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حسین خان در جنگ
 کوهستان بهمنت پور زخم تفنگی کاری زیر شانه خورده و خیلی از
 مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کاری نساخته از کوه مراجعت نموده
 و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پتیبالی که اهل و عیال
 او در آنجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتیهر رسیده او را بان
 زخم منکر آورده در آگره حسب الحکم در حویلی صادق محمد خان
 که از زمان ابتدای فتح هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج و تعصب
 دینی در میان ایشان بود فرود آوردند و شیخ بیفای طبیب از فتح
 پور در آگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که
 زخمی مخوف دارد بعد ازان حکیم عین الملک را فرستادند و فقیر
 نیز در صحبت حکیم بنابر رعایت جهة قدیم بر حسب رخصت عالی
 بدیدن او رفتم و دریافتم و لحظه از روی حضرت ایام گذشته
 حرفهای آشنای درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم
 از بیم بد اندیش لب خوبش گزیدیم
 بی واسطه گوش و لب از راه دل و چشم
 بهیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن سرهم آمدند
 و میلی بمقدار یک وجب دران جراحت فرستاده بزور کاتند
 و آن مرد مردانه آن نیش را چون نوش فرو برد و ابرو خم

نکرد و روی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شگفته از سخن تلخ مردم است

زهرمت در دهان و لبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و وداع واپسین بود بعد از آنکه بفتح پور رسیدیم

بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسهال شد و چندان

در بوته ریاضت گذاخت که ما بقی الایش که بموجب بشریت و

حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زرخالص گشته از

آتش البلاء للواء کالذهب للذهب پاک برآمد

رفت ز مسعود یک جمله صفات بشر

آنچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبه تام باشد به

موجب حدیث صحیح المبطلون شهید دران کربت غربت و بلائی جلا

و محنت افلاس هم بعلمت زخم کفار دار الحرب وهم بتشویش امهال

کبدی از عالم فانی رخت به بهشت جاودانی کشید و مرغ روحش

از قفس دنیا «جن المؤمن بقای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»

بسوی گلزار مقیم روح و ربحان و جنات النعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کوبماند • مگر آن کزو نام نیکو بماند

و بانکه عالم عالم زر بمصنحقان و محتاجان می بخشید روزی که سفر

آخرت گزید وجه کفن و دفن او را خدمت ملکی ملکات رفیع الدرجات

قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم

رسانیده با عجاز (?) و احترام تمام در آگه بمسکن غریبان بامانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

آنها که مرا زخاک برداشته بود

و از نجا در گورستان پتیالی که گور خانه او بود برده چون گنج مدفون ساختند و گنج بخش * تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگردان درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی مغفوری گفتم زار زار بگره بست و بر پاکی و چستی و چالاکمی او آفریده‌های کرد و گفت اگر کسی از دنیا مجرد روی اختیار کند باید که این چنین کند و رود که حسین خان کرد و رفت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقاً فقیر را بمیر نیز همان صحبت یادگار بود و آنچه ازان بزرگوار در آن ساعت فرموده که باران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گله گوسفندی همت * نه نشنید اجل ز قصابی

مخفی نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یگانه روزگار بودم و اختلافی که از و در لباس مهیبه گرمی و دنیا داری با آنکه این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که ماده اند عشر عشیر آن نمی یابم در مذهب سنی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب صلاح و رشاد و در همت بی عدیل و در شجاعت یگانه در تواضع با خورد و بزرگ یکسان و در بی تعین یگانه زمان و در تجرید بی آرایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بیقرین و در زهد در خور صد آفرین و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

اینجا نمیکشید زمانی که حکومت مستقل در لاهور داشت اجتماع از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و چندین هزار مساجد و مقابر کهنه را به تجدید مرمت فرمود و تعمیر روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هندو پیوندی برنگ مختلف بر جامه های خود نزدیک به بن آهنگین بدوزند تا امتیاز بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهت لقب تکریمه در عوام مشهور شد و تکریم پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت از غبار بکسر غین معجمه و پای مثنایه باشد بر وزن دیار و چند گاه دیگر فرمود که کافران موافق حکم شرع مطهر بر وزن سوار نشوند بلکه بر پالان نشینند و در سفر بجهت رعایت خاطر سادات و اهل علم و فضل که ملازم او بودند و همیشه نشست و برخاست بایشان بود هرگز بر روی چهار پای خواب نکرد و نماز تهجد با اختیار از وفوت نشد چنانچه جماعت و با وجود جایگیر لکها و کرورها پیشتر از یک اسپ در طویله او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی و مستحقق بخشیده خواه در سفر و خواه در حضر پداده می ماند تا خودشان و غلامان با او اسپ دیگر میکشیدند و شاعری در قصیده گفته بود

خان مفلس غلام با سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در نظرش می آوردند میگفت که گویا تیری و نیزه ایست که در پهلو می

من میخند و تا آن را نمی بخشید قرارش نمی بود و بارها دیده شده که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در برگنه مقطعی کردند و اونا دیده برات بر اهل سپاه و سایر مصارف نوشته تا کار بحصه رسد افتاد و نذر داشت که هر بنده که در ملک او در آید روز اول از او باشد و بغیر از سه زن نکاح بند ازارش و انشد و جوز را از مسکرات می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیه خیرابادی که از مشایخ مقتدای روزگار برجاده هدایت و ارشاد خلف بود خان را بر عدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای بی هنگام و افراط تفریط در انعام و اتفاق تغیر نموده خواست که ترغیب بر تغیر آن عادت فرماید این نصیحت موافق طبع او نیامد و بخشم آمده گفت این جمع اموال که امر بدان میفرمایند ایا سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس چاره نیست و اگر نه از امثال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر ماده حرص و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهزموئی بر قلع و قطع آن ماده بکنید نه انکه اسباب حطام فاسی را در نظر ما جلوه دهید و ما را حریص سازید تا در اسفل سافلین و ذیل بلخ و شج فرد رویم

قرار بر کف آزادگان نگیرم مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در فرمال

و فقیر اگرچه در جنگ میدان بهیچ معرکه همراه او نبودم اما در اکثری جنگهای جنگل و مواسات بی مواس جدائی ازو نداشتم و استواری و جلادتی ازو دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که اسامی ایشان در افسانههای روزگار بیدگار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

و عظم هیكل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بوه و در روز جنگ فاتحه که میخوانند عبارت همین بود که
یا شهادت یا فتح و هر چند که میگفتند که فتح را مقدم باید داشت
میگفت شوق من بدیدار اعزّه گذشته بیشتر است از مخادیم باقی
مانده و جودی آنچنان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهایی عالم
و سلطنت روی زمین برو میسر و مسلم میشد روز اول قرضدار میگشت
و ما صدق این قطعه درین روزگار او بود

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان (؟)

یگانه ایزد دادار بی عدل و همال

و گرنه هر دو به بخشیدی او بوقت مخا

امید بنده نماندی بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه امپ عراقی و
مجنس و ترکی از خود اگر بیک صفته بیع کرده همین گفته که
تو دانی و خدا

با مشتری مبالغه در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را پیاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشنائی که فقیر را بار در زمان تعیین لشکر کرده گفتند واقع شده
در آگه اسپه عراقی بدانصد روپیه بیع کرد و بمن گذرانید و علی
هذا القیاس

شاه هر موزم ندید و بی سخن صد لطف کرد

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداک

چه توان کرد • • ع • • هر کرا آنچه هست میگویند •

و چون از عالم بیونا رخت بر بست از یک و نیم لک روپیه متجاوز
 قرض بر ذمه او ماند و از بس نیک معاملگی که نسبت بقرض
 خواهان بجای آورده بود همه طوعاً و رغبتاً خطها را پاره کرده و ازو
 خشنود شده دعای مغفوت و رضوان و سلام و درود جاودان برو
 فرستادند و ابرای ذمه نموده هیچ خصومتی و نزاعی مانند ورثه
 دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شدان بین محمد و محمد * حیّ امات و مهیت اخیانی

بالجمله مرا باین یکزبان حوصله ثغای آن چنان احسان از کجا آید
 اما چون خلاصه عمر که عنفوان جوانی است بخلاف این ازل العمر
 که هنگام رذالت پیری و سرگردانی است در خدمت او گذرانیده
 و بتقریب التفات او نشو و نما می مستحسن یافته شهره زمان و
 انگشت نامی جهانی گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار
 زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداء بحق بعض احسانه و نعمه
 این جریده تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
 از بسیار اندکی است آراستم

ما ان مدحت محمد ا بمقالته * لکن مدحت مقالته بمحمد
 و بموجب عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
 امیدوار رحمت عام شامل پروردگاری باشم

اعد ذکر نعمان لانا ان ذکرة * هو المسک ماکررته يتصوع

تا شاید که بمقتضای آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
 با او چنانچه منوی و منظومی بود شود و ما ذلک علی الله بعزیز
 و درین سال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایام مبعده ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه دولت ناظر غیف شدیدکه الخصبی لاذکر و لائثی حکم شده محصلی گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زر بسیار که از مانده داخل خزانه عامره شد و در هفدهم ذی قعدة این سال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معهود پیاده رفته زیارت مزار متبرک نمودند و در نهم این ماه تحویل حمل واقع شد

عامل مهر چو از نو فکند طرح عمل * داخل روز کفند فاضل تحویل حمل و شروع در سال بیست و دوم از جلوس نموده و خبر رسید که بعد از فوت منعم خان خانخانان امرا تاب مقاومت داود نیاورده از گور و تانده بحاجی پور و پتنه آمدند و خان جهان بجهت انکه لشکر او هنوز در لاهور است بتانی میروند بنابران فرمان به صاحب ترک سبحان قلی در باب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی نمود و هم در اجمیر خبر آمد که خانجهان چون بگرهی رسید باافغانان داود جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و امیر گردانیده پیشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴) مان سنگه ولد بهگوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سگانهها التحدیه برده و خلوت ساخته و استمداد نموده و خلعت و امپ با

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب گویند و گویند و گویند میر
 که تعلق برانا کیگا داشت فرمودند و پنج هزار سوار رومی چه خاصه
 و چه دیگر نابینان امرا بکومک او نامزد گردانیده آصف خان میر
 بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
 خان و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و مهتر خان خاصه خیل
 و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر تاسه گروهی اجمیر بجایکه
 سرا پرده این امرا زده بودند بجهت مشایعت قاضی خان و آصف
 خان رفتم شوق غزا در دل هلیجان نمود و فی الحال بازگشته صورت
 حال بصدور عالیقدر شیخ عبد النبي شیخ الاسلام باز نموده وسیله تحصیل
 رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بوکیل خود
 سید عبد الرسول که موصول بود انداخت چون دور و دراز دید توکل
 به نقیب خان که عقد اخوت باو در میان بود جستم اول مانع آمد
 و گفت که اگر هندی سردار این لشکر نمی بود نخست کسیکه رخصت
 میگرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود
 زندگان حضرت را میدانیم بمان سنگه و غیره چه کار داریم که کار به
 تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر صغه
 بلندی پایها آریخته مترجه مزار فایض الاوار بودند التماس
 رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعهده امامت متعین
 است چون میروند نقیب خان عرضداشت کرد که میل غزا دارد
 طلبیده سرا پرسیدند که بجای عرض کردم که بلی فرمودند بچه

سبب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی سرخ کنم

کار تو مخاطره است خواهی کردن * تا مرح کنم روی ز تو یا گردن فرمودند انشاء الله تعالی خبر فتح خواهی آورد و بمراقبه رفته به توجه تمام فاتحه خواندند و چون از مابین صفا دست برای پای بوس بالا بردم پای را بالا برکشیدند و همین که از دیوانخانه برآمدم باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد النبی که دران ایام بر سر التفات آمده رفع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار در وقت التئای صفین که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از مظان استجابات دعا است مرا بدعای خیر یاد آوری و فراموش نکنی قبول نموده فاتحه التماس نمودم و اسپ یراق بان لشکر با جمعی از یاران موافق یکجهت رفتیم هر روز بمنزلی و هر شب جانی

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگی و خجستگی برآمد تا عاقبت با فتحنامه وفیل مشهور متنازع فیه از راناکیکا در فتح پور رسیدم * و در بیستم محرم این سال سرانجام مهام لشکر کوکنده فرموده بجانب دار العسور فتح پور مراجعت نموده در غره شهر صفر بمستقر رسیدند و دران ایام منهبان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن خانجهان از کرهی داود از تانده برآمده در موضع آک محل که یکطرفش آب گدک و طرف دیگر بکوه متصل است گرد خود خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

نذیرة خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد
 مردانه کرده ازین جهان در گذشت و از آن طرف خان خانان سردار
 افغانان بمقتل رسید بنابران فرمان بظفرخان حاکم پنده و بهار نوشتند
 که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکومک خان جهان بروند *
 در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
 عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
 قریحت و خوش خلق و حوش آراز و باصناب کمالات متصف در
 میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسپ
 اوزاک و در ساعت جان بجان داد و غریبی عظیم در شهر و ولایت
 برخاست و این آرزاه در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
 قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اثنای
 قطب الدین محمد اتکه عذر تگاور را گرفت و گفت که کدخدای درینجا
 چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتخانه نامند و فرامین
 مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستند و آن
 شورش تسکین یافت از آن جمله فرمائی در کوکنده بنام مان سنگه و
 آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی مبدل شد *
 و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴)
 فتح کوکنده واقع شد مجمل آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکوچهایی
 متواتر با فوج اجمیر براه ماندل گره در بلده نام دره بهفت گروهی
 کوکنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و راناکیا با استقبال برآمد
 و مان سنگه فیل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه
 محمد رفیع بدخشی و شهاب الدین گروه پاینده فزاق و علی مراد

اوزبک و راجه لون کرن حاکم ساندهر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی از جوانان ناسی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند نفر چیده و برگزیده بهمراهی سید هاشم بارهه پیشتر از هراول نامزد شدند که آنرا جوژه هراول می نامیدند و سید احمد خان بارهه با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شیخزاد های سیکری خویشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و مهترخان چنداؤل بود و رانا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده در فوج شد یک فوج او که حکیم سور افغان سردارش بود و در مقابله هراول از جانب قبله رویه کوه آمد و بتقریب شکستگی و ناهمواری و بسیاری زقوم زار و مار پیچانی راه جوژه هراول و هراول یکی شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر که سردار ایشان راجه لون کرن ساندهری بود اکثری از جانب چپ مانند رمه میشش رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند و درین هنگام فقیر که با چندی از مخصوصان هراول بودم باصغخان گفتم چه سان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم گفت شیه تیر بگیرند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام ست

همچنان تیر اندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصلا خطا نمیشد و گواه راستین تر * * ع * القلب اصدق شاهد یتشهد *

گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رسیده و ثواب غزا حاصل شد و و سادات بارهه و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

آن چنان کارها کردند که مگر از رستم آید و مردم بسیار از جانبین در میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود داران بود از میان گهائی برآمده قاضی خان را که در دهانه گهائی بود از پیش برداشته و رفته بر قلب زد و شیخزاده‌های سیکریوال بیکبار گریختند و تیری در وقت فرار بر سرین شیخ منصور داماد شیخ ابراهیم که سردار جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان با وجود ملأئی بهادرانه ایستاده و شمشیری بر دمت راست او رمیده و انگشت ابهامش زخمی شد و چون مجال مقاومت نماند الفرار مما لا یتطاق من مدن المرسلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در اول وهله ازین فوج روگردان شدند تا پنج شش کوره از دریاچه گذشته عنان باز نکشیدند و در عین گیر و دار مهتر خان از میانه فوج چند اول تاخته و نقاره کوفته آوازه در انداخت که بندگان پادشاهی بایلغار آمدند و این ادا خیلی باعث تقویت گریختگان شد تا قرار گرفتند و راجه رامساره گوالیاری ندیره راجه مان مشهور که پیش پیش رانا می آمد کار پرداز می در جان راجپوتان راجه مان سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ هر اول گریخته و باعث گریز آصفخان نیز شده التجا به سادات که در میمنه بودند بردند و اگر سادات پای ثبات نمی افشردند چنانچه بر اول جلو ویران کرده بود کار به رسوائی میکشید و فیلان را تا مقابل فیلان افواج پادشاهی درآمده ازان جمله دو فیل قوی صحت نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان فوجدار فیلان که عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

مهاوت بران فیل خود سوار شد و ثبات قدمی ورزید که فوق آن متصور نباشد و یکی از آن دو فیل که یکی خاصه پادشاهی بود با فیل رانا که رام پرشاد نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان فیل رانا تیر رسید و از صدمه حمله فیلان بر زمین افتاد فیلبان فیل پادشاهی بچستی و چالاکگی از فیل خود جسته بر فیل رانا نشست و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهده این حال رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در افواج رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش در آمده چپقلشی کردند که کار نامه بود و از سرداری مانهنگه آن روز معلوم شد که این مصرع ملا شیری چه معنی داشت

که هندو میزند شمشیر احملم

و پسر جیمل چیتوری و رام ساه راجه گوالیاری با پسر خویش سالباهن که بغایت تردهای نمایان کرده بود بجهدم رفتند و از نسل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خمس کم و جهان پاک و زخمهای تیر بر رانا که روزی مادهو سنگه بود رسید و حکیم سور که از پیش سادات فرار یافته بود التجا برانا برد و هر دو فوج یکی شد و رانا جلو ویران کرده باز بکوههای بلند که بعد از فتح چیتور دران میگشت رفته تحصن جست و دران چنان هوای گرم چله تابستان که مغز سر میجوشید از اول روز تا نیمروز جنگ میکردند و قریب بدانصد کس کشته در سرکه افتادند از آن جمله صد و بیست کس از اهل اعلام و باقی از هندو و مجروحان غزاة

از میدکس متجاوز بودند و چون هوا حکم تنور آتش داشته مجال حرکتی در سپاهیان نماند و گمان غالب این بود که رانا در پس کوه بمکر و فریب مختلفی مانده باشد بنابراین تعاقب نکرده بازگشته در خیمها آمده بمداوات زخمیان پرداختند و این تاریخ یافته شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر از آنجا کوچ کرده در میدان کار هرکسی را ملاحظه نموده و از دیر گذشته بکوکنده رسیدند و سری چند از فدائیان رانا که محل او را محافظت میکردند و سری چند دیگر سکنه معابد که مجموع بیست کس باشند بنا بر رسم قدیم هندوان که وقت خالی ساختن شهر بجهت رعایت ناموس کشته میشوند از اندرون خانها و بتخانها برآمده حرکت المذبحی کرده بزخم شمشیر جان ستان جان بمالکان دوزخ سپردند و امرا از ملاحظه شبگیر رانا کوجه بندی نموده و خندق و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار نتواند گذشت گرد شهر کوکنده بر آورده فرود آمدند و کشتگان و اسبان سقط گشته را بتفصیل نام نویسی میکردند تا در عریضه درج کنند سید احمد خان باره گفت که از ما نه کسی کشته شده و نه امپبی مرده که اسمی آنرا در دیوان اعلی خواهد بود از نوشتن چه سود حال فکر غله بکذید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کرد و بنجاره نمیرسید و عسرتی عجیب بحال سپاهی دران ایام راه یافته بکنکاش نشستند و نوبت بنوبت یکی از امرای سردار اعتبار کرده از برای آوردن غله در سیکرها می فرمادند و هر جا بر قلل و شواخیخ

عالی مجمعی بود شکسته اسیر می ساختند و از گوشت مواشی
 اوقات گذر میشد و انبه چندان فرادان بود که بشرح راست نیاید و
 ارذل عوام انرا نهار بجای طعام بکار می بردند و از کثرت رطوبت
 اکثری بیمار میشدند و انبه برکشیده شد دران دیار بوزن یکسیر
 اکبری کم جرم اما شیرینی و مزه چندان نداشت و در همین اثنا
 محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بایلغار بکوکنده آمده
 و تحقیق حال معرکه کرده روز دیگر روان شد و کار هر کسی آنچه
 شنیده بود تقریر کرد و آن خدمات مستحسن افتاد اما ازین که
 رانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رفت پسند خاطر
 نیامد و امرا خواستند که فیل نامی رام پرشاک نام را که بغنیمت
 بدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنرا از رانا طلبیده
 بودند و او از بدبختی نفرستاده مصحوب فتحنامه بدرگاه روانه سازند
 آصفخان نام فقیر را برده گفت که فلانی محض از جهت حسبت و
 قربت درین لشکر آمده بود همراه او باید فرستاد مانسنگه جواب داد
 که هنوز کار خدایی مانده است می باید که پیش صف در آمده در
 معرکه همه جا امامت میگرداند باشد گفتم امامت اینجا را فضا نیست (؟)
 کار من اکنون این است که بروم و در پیش صف بندگان حضرت امام
 یاشم منصب و مسرور شده فیل مذکور را باسی صد سوار بجهت
 احتیاط همراه روانه کردند و خود هم بتقریب سیر و شکار و تهازه
 گذاشتن تا قصبه موهنی که بیست کرههی کوکنده است بمشایعت
 آمدند و مفارشنامه نوشته مرا بدرگاه از انجا رخصت نمودند تا براه
 باکهور و ماندل گده بقصبه انبیر که وطن مانسنگه است رسیدیم

و بهر جا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانسنگه می شنیدند
 مردم یاور نمی داشتند اتفاقاً پنج گروهی انبیر فیل در خلاب ماند
 و هر چند پیشتر مبرفت در گل فرو می نشست و چون اول خدمت
 بود حالتی عجب دست داد آخر رعایای آن نواحی آمده گفتند که
 پار سال در همین زمین فیل پادشاهی صادره بود برین گل و لای
 آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی باسانی برایدستفایان
 همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل باهستگی ازان ورطه
 خلاص یافت و بانبیر آمد و سرافراز آن مردم باسمان رسید انجا
 سه چهار روزی بوده براه تصبه توده که مواد فقیر است و بسا ورکه نسبت
 و اول ارض مس جلدی ترابها

دارد رسید و در اوایل ماه ربیع الآخر بوسیله راجه بهگوان داس پدر
 راجه مانسنگه در دیوان خانه فتح پور کورنش کرده عرضداشت
 امرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
 پرشاد فرمودند که چون این ۵۵۵ بطفیل پدر است نام آن بعد ازین
 پیرپرساد باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
 بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
 پادشاهان این کس راست را بصد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
 توان گفت و آنچه واقعی بود بتفصیل گفتیم باز پرسیدند که برهنه
 بودی یا مسلح گفتم جیبه و کیچم داشتم فرمودند از کجا بهمرسانیدی
 گفتم از سید عبد الله خان گرفتم بسیار مستحسن افتاد و دست
 باشرفیهامی که دران ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاد می
 بود بوده مجموع نوک و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

عبد النبی را دیدی گفتم از گرد راه بدربار میرسم او را از کجا دیدم
 درشاله نخودی اعلی دادند که اینها را برده شیخ را ببین و بگو که از
 کارخانه خاصه ماست که به نیت شما فرمایش کرده بودیم در بر
 اندازید بروم و پیغام گذارم شیخ خوش حال شد و پرمید که در
 وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوری
 گفتم دعا اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و انصر من نصر دین
 محمد و اخذل من خذل دین محمد علیه الصلوة و السلام خود
 خوانده بودم گفتم این هم کافی است سبحان الله این شیخ عبد
 النبی در آخر حال بحالی از عالم رفت که کس مبیناد و مشنواد
 و همه کس را ازان عبرت شواد

هر کرا پرورد گیتی عاقبت خونش بر تخت

حال آن فرزند چون باشد که خصمش مباد راست

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با داود
 قریب کهیل گادون مقابل نشسته انتظار مظفرخان و لشکر بهار و حاجی
 پور می برد مصحوب فرمان مشتمل بر اتمام آن امر و مؤذ رسیدن
 نفیس نفیس خویش بایلغار فرستادند و پنج نك روپیه بد اچوکوی
 بجهت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند
 که روانه گردانند و خبر رسید که کجیتی زمیندار نواحی حاجی پور
 و پنده که ایل شده بود جمعیت نموده بر سر فرحت خان و پسرش
 میرک ردائی که در تهانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه شهادت
 رسانید و راهها مسدود است بنابرین بیست و پنجم ربیع الآخر سنه
 مذکور از فتح پور بعزم شرق روهه هند نهضت نموده در پنج گروهی

فرود آمدند و درین منزل سید عبد الله خان سرداؤن آورد و آن بیدت
فال جفر که سید میرکی وقت مراجعت از پتله در چونپور
استخراج نموده بود تحقیق یافت .

مژده فتح به ناگاه رسد * سرداؤن بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این ست که روزیکه سید عبد الله خان در لشکر
خان جهان در نواحی کهل گانون رفته اهتمام جنگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع الآخر باشد خان جهان با جمعیت خویش
دستکها باصرا داده که هر کدام هر کجا بایستند و مظفرخان با پنجهزار
کس تسویه صفوف نمودند و داؤن در عین سکر و غرور باتفاق عم خود
جنید کرزانی و دیگر سرداران از قلعه برآمده و رهانی گوشه بجنگ
بایستاد و در اول دهله تویی بزاندوی جنید رسیده خرد می شکند و
چون امواج درهم می آسینند شکست بر افغانان می افتد و اسب
داؤن در خلائی بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد کفش او را پر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خان جهان کروتی خاصه خویش
داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر امرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
فساد است بنابراین فرمود که گردنش بزند و دو زخم زدند کارگردیدگان
و بعقوبت کشتند و سر او را جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده
بسید عبد الله خان می سپارند و روان میدهند و فیل و غنیمت بی شمار
می یابند و درین حال بجهت تقدیم شکرانه این فتح بتاریخ بیست و سوم
جمادی الثانی متوجه جمیر شدند و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بانجا رسیدند و سلطان خواجه خلف
 صدق خواجه خاوند محمود را میرحاج ساخته و مقدارشش لک روپیه
 از نقد و جنس بجهت مستحقین حرمین شریفین و بذای خانه
 در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق
 محرمان سر و پا برفهه احرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
 پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران
 حالت غریب از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمدخان
 و قلیچ خان و اصفخان را بیدرگمی سلطان خواجه نامزد گردانیده
 حکم کردند که از کوکنده این قافله را گذرانیده ولایت رانا پایمال
 سازند و ازو نیز هر جا که خبر یابند دسار برارند و مقارن این حال
 خبر رسید که شاه ظهماسپ از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثانی
 جانشین ارشد و این تاریخ یافتند که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کسیکه خواهد بحج رود و خرج راه از خزانه
 بدهند و خلقی کثیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام
 نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند
 تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَا لَهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر
 کوکنده میروند مان منگه و اصفخان و قاضی خان را از انجا جریده
 می طلبند و روزی چند بجهت بعضی تقصیراتی که می باشد او را و
 اصفخان را که با یکدیگر صحبت بنفاق داشتند از کورنش محروم
 ساختند بخلاف غازی خان بدخشی و مهتر خان و علی مراد اوزبک
 و خنچری ترک و یکدوی دیگر که من هم اوان جمله ام از ان مردم

مصنّفی بوده اند بعنايات و زيادتي منصب سرفراز گشتند و باقي همه از درجه اعتبار سقوط يافته باز معاف شدند و نوزدهم اين ماه بجانب ولايت رانا که در کوهستان اودهی پور و خانپور و غیران قزاق ميگشت روانه گشتند و درين ايام خواجه شاه منصور نويصنوده شيرازي را که از ابتدای احوال چند گاه مشرف خوشبوی خانه بود و بتقریب عداوت مظفرخان و وقتهای او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام يافته بمنصب ديواني رسيد و بعد از حادثه منعم خان بموجب فرمان عاليشان طلب بدرگاه آمدن از جهة نهايت کار داني و سنجيدگی که داشت او را ديوان کل ممالک محروسه گردانیده بتدريج در امور ملکی شریک غالب راجه کردند

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد

ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناقابلان دهر به دولت رسیده اند

پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و ثانی ستم است و از اتفاقات آنکه در همان سال ستاره فونذابه از جانب مغرب پیدایش و چون شاه منصور در گوشه دستار از عقب دنباله دراز میگذاشت او را ستاره دنباله دار نامیدند و از بسیاری کفایت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گیر بی محل بموتبه رسيد که مردم ظلمهای راجه مظفرخان را فراموش کرده برو انبار نفرین میفرستادند

که بسیار بد باشد از بد بتر

و در همان سال خبر رسید که شاه اسمعیل ولد شاه طهماسب پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم باتفاق اسرا بقتل رسانید و میر حیدر معنائی تاریخ جلوس وی را * شهنشاه روی زمین * و تاریخ وفات * شهنشاه زیر زمین * یافت و تائید فرمود ذنابه دران ولایت ظاهر شد و در عراق هرچ و مرج عظیم افتاد و تبریز و شروان و مازندران را رسمی بزور گرفت و بعد از و سلطان محمد خدا بنده ولد شاه طهماسب که از مادر دیگر بود پادشاهی نشست چنانچه بجای خود مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست مقابل حکومت و ناسزا گفتن بنی امیه بود سپری شد اما ایجاب ازان بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق * عراق قاضیه میدان برهگذار نفاق و چون قصبه موهنی مخیم گشت فرمانی بقطب الدین محمد خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کوکنده توقف کنند و قلیچ خان با اسرای دیگر همراه قاعله حاج تا ایدر که بچهل گروهی احمد آباد است رفته ازانجا جمعی را همراه سازد تا با احمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده فراین داس راجه انجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم قیام نموده تیمور خان بدخشی را با پانصد سوار همراه قاعله ساخت تا بمامن رسانیدند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان کوه بکوه و جنگل بجنگل می پیمود

هاله چه مه کرد که او نه کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداغ خان مع پسرش عبدالمطلب

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگیرداران مالوه بملازمت رسیدند و غازیخان بدخشی را منصب هزاره داد با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سبحان قلی مع سه هزار سوار در تهبانه موهنی گذاشتند و در کوهستان صداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد سوید بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از کوننده طلبیده و شاه فخرالدین و جگناه را در اودی پور و سید عبد الله خان و راجه بهگوان داس را در دهده دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس و اله و دونگر پور رسیدند و درانجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غنیمت آن ملک با دیگر تحف گذرانید و در همین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کلیدان رای بقال ساکن کنبایت به بندر سورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته جهاز سلطان خواجه را که بجهت بیغولی معطل مانده بود راهی سازد و در مالوه آمد بلشکر ملحق گردد *

و در ذیحجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و هوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دبپاپور از توابع مالوه ترتیب دادند و جامع منتخب که بتقریب بیماری صعب در بساور مانده بود خواست که برای بانس و اله باره ورود در هندون سید عبد الله خان در خورده و آن راه را پر خطر و مهتور نشان داده و باز گردانیده در بگونه آورد و بعد از چند روزی بسوجب اهتمام امامت پادشاهی بهمراهی رضوی خان برای گوالیار و سارنگپور